تقویم

عین الدوله از روشمشیر بسته است

۲۴و۲۵ خرداد ۱۲۸۵

صد روز

■ ۲۴ خرداد ۱۲۸۵

در این روز پاسخی از سوی شاه به نامه شادروان طباطبایی رسید که همگان دانستند این پاسخ از خود عین‌الدوله است و شاه به اندازه‌ای بیمار است که از اخبار روز آگاه نیست. به هر روی پاسخ نامه طباطبایی به شاه چنین بود: «جناب آقاسیدمحمد مجتهد! نامه شما را خواندیم، به اتابک می‌سپاریم که خواست‌های شما را به انجام رساند. شما هم در وظایف خود کوتاهی ننمایید و به دعاگویی بپردازید...»

در این روز عین‌الدوله به کار نابخردانه دیگری نیز پرداخت. دستخطی از شاه گرفت تا سران روحانی جنبش را تبعید کند: «نیرالدوله! برو پیش آقاسیدمحمد و آقاسیدعبدالله فرمایشات ما را به آنها برسان و آنها هم باید از این شهر بیرون بروند، بدون عذر! نیرالدوله! فرمایشاتی که به شما فرموده‌ایم، بروید نزد جنابان آقاسیدمحمد و آقاسیدعبدالله ابلاغ نموده و حالا مقتضی آن است که برای بعضی مصالح دولتی به عتبات روند و دعاگو باشند و باید دوروزه حرکت نمایند.» اکنون عین‌الدوله شمشیر را از رو بسته بود و در اندیشه تبعید سرجنبانان و ازهم پاشیدن جنبش مشروطه‌خواهی در ایران بود.

در این میان دکتر اعلم‌الدوله که پزشک مخصوص شاه و یکی از اعضای کانون مشروطه‌خواهی در دربار بود، شاه را قانع کرد که چنین اقدامی اوضاع را وخیم‌تر می‌کند و موجب شورش مردم خواهد شد. وی بی‌درنگ به ملاقات آقاسیدعبدالله بهبهانی رفت و پس از گفت‌وگو با ایشان به دیدار شاه رفت و او را از فکر تبعید سیدین منصرف کرد. آنگاه دستخط تبعید آقایان را از نیرالدوله- حاکم تهران- پس گرفت و نزد خود نگاه داشت. بدین ترتیب توطئه عین‌الدوله در تبعید سیدین بی‌اثر ماند، اما او همچنان در خیال دستگیری و تبعید سایر سرجنبانان بود.

■ ۲۵ خرداد ۱۲۸۵

در این روز که برابر با ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ قمری بود، حاجی میرزاحسن رشدیه بنیانگذار مدارس نوین، مجدالاسلام کرمانی و میرزاآقا اصفهانی به حکم عین‌الدوله دستگیر و هر کدام را به دسته‌ای از سواران کشیکخانه سپردند تا به تبعیدگاه ببرند. در آغاز آنان را به کهریزک بردند و از آنجا هر سه را در درشکه نشاندند و همراه با سواران نگهبان به سوی کلات نادری رهسپار کردند. احمد کسروی در جلد اول تاریخ مشروطه خود، درباره نامبردگان می‌نویسد: «اینان هیچ یک از دسته کوشندگان نمی‌بودند. رشدیه بنیانگذار دبستان و خود مرد زباندار و بی‌پروایی می‌بود و در اینجا و آنجا از بدگویی به عین‌الدوله باز نمی‌ایستاد. مجدالاسلام یکی از کارکنان عین‌الدوله و به گفته آن زمان «راپورتچی» او می‌بود و از دستگاه او نان می‌خورد؛ ولی این هنگام چون کار کوشندگان را در پیشرفت می‌دید، دوراندیشانه می‌خواست جایی هم برای خود در میان اینان باز کند و این بود که در اینجا و آنجا نشسته، زبان به بدگویی از عین‌الدوله گشاده می‌داشت. میرزاآقا [اصفهانی] از استانبول تازه آمده و نزد عین‌الدوله خود را قانوندان نشان داده و چنین پیشنهاد کرده بود که قانونی که خواسته می‌شود او بنویسد و چون مرد خودنما و هوسناکی می‌بود، در اینجا و آنجا سخنانی از قانون و آزادی و چگونگی توده‌های اروپا می‌راند. ولی عین‌الدوله چون اینان را گرفت، چنین پراکند که بابی (بهایی) می‌بودند و به طباطبایی که میانجیگری درباره مجدالاسلام می‌کرد، همین را پیام فرستاد و برای فریب مردم دستور داد سه تن از بازرگانان را که به بهایی‌گری شناخته می‌بودند، گرفتند و بند کردند و چندگاهی نگه داشتند و سپس از هر کدام یک صد و پنجاه تومان گرفته، رها گردانیدند.»

کتاب‌شناسی

تحولات سیاسی- اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه

کتاب‌شناسی

کتاب ۲۵۸ صفحه‌ای «تحولات سیاسی ایران- اجتماعی ایران، از قاجاریه تا رضاشاه» نوشته علیرضا امینی و حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی است که در سال ۱۳۸۲ انتشار یافته است. کتاب شامل چهار بخش است. در بخش سوم این کتاب ۲۵۸ صفحه‌ای، موضوعاتی همچون «نهضت مشروطه‌خواهی در ایران و علل آن، کشته شدن ناصرالدین‌شاه، واگذاری امتیاز به خارجی‌ها، اعطای امتیاز توتون و تنباکو، مسافرت‌های پرخرج سلاطین، حوادث شعله‌ورکننده انقلاب، مهاجرت کبری، تحصن در سفارت انگلیس، صدور فرمان مشروطیت، حوادث پس از مشروطیت، سلطنت محمدعلی‌شاه، تدوین متمم قانون اساسی، مقابله شاه با مجلس، درماندگی و مشروطه‌خواهی محمدعلی‌شاه، گسترش احزاب سیاسی در دوران انقلاب مشروطیت، سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در این دوران و سلطنت احمدشاه» مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

زندگی و زمانه سیدحسن تقی‌زاده

در بررسی رجال عصر مشروطه تقی‌زاده از چهره‌های موثر به شمار می‌رود و در بین چهره‌های روشنفکر غرب‌گرا از شهرت خاصی برخوردار است. کتاب «زندگی و زمانه سیدحسن تقی‌زاده» نوشته سیدعلی علوی از جمله کتب جدیدی است که از سوی موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی انتشار یافته است. در این کتاب ۴۳۶ صفحه‌ای موضوعاتی همچون «تبریز زادگاه تقی‌زاده یکی از مهم‌ترین مراکز نوگرایی، تقی‌زاده کودکی تا مشروطه، تدوین اصول متمم قانون اساسی و نقش تقی‌زاده در آن، نقش انجمن‌ها، کمیته‌های مخفی و لژهای فراماسونی در نهضت مشروطه، ترور شیخ فضل‌الله نوری و ترور محمدعلی‌شاه، ماجرای به توپ بستن مجلس، فرقه اجتماعیون- عامیون، پناهنده شدن تقی‌زاده به سفارت انگلیس، سقوط محمدعلی‌شاه، پایان استبداد صغیر، تقی‌زاده و تشکیل حزب انقلابی، خروج تقی‌زاده از کشور و عزیمت به اروپا و آمریکا» و دیگر موضوعات مرتبط با تقی‌زاده و دیدگاه‌هایش مورد بررسی قرار گرفته است.

ارتباط با صفحه مشروطه

سایت WWW.100years.ir
پست الکترونیک info@100years.ir
ارسال مقالات article@100years.ir

پاساژ طلا فروشی به جای میراث تاریخی

محمدحسن طباطبایی*

صد چهره

■ آرامگاه رهبر مشروطه، چرا متروکه است؟

تا چند سال پیش در ضلع شمال غربی میدان حضرت عبدالعظیم، در باغی با مساحت یکی دو هزار مترمربع آرامگاه خاندان طباطبایی واقع بود که توسط میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک که ارادت خاصی نسبت به جد اعلای ما «سیدصادق طباطبایی معروف به سنگلجی» داشت به منظور ساخت آرامگاه وی واگذار شده بود. داستان واگذاری این محل را چنین روایت کرده‌اند[1]: «در زمان ناصرالدین‌شاه دو پسر عمو در خدمت دولت بودند - یکی یوسف مستوفی‌الممالک که منصب صدارت داشت و دیگری میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر (پدر دکتر محمد مصدق) که در حقیقت وزیر مالیه بود. این دو بر سر ملکی واقع در راه قم به نام کهک با یکدیگر اختلاف داشتند و در هر فرصتی از شاه تقاضای صدور فرمان مالکیت ملک به نام خود را می‌کردند، ولی شاه که به هر دو نفر عنایت داشت مایل بود موضوع را خودشان در عالم خانوادگی حل کنند - عاقبت ناصرالدین‌شاه برای اینکه آنها را از خود نرنجاند، تذکر می‌دهد که باید به محضر آقا سیدصادق که در جامعه آن روز بی‌نظیر و بی‌مانند بود بروند تا هر حکمی که وی صادر کند اجرا شود. مستوفی‌الممالک صدراعظم، به دنبال سخنان شاه، کیسه‌ای حاوی پنج هزار اشرفی همراه نامه‌ای برای سیدصادق می‌فرستد و خواهان صدور فتوا به نفع خود می‌شود. سید که انتظار چنین حرکت توهین‌آمیزی از جناب صدراعظم را نداشت، ضمن استرداد کیسه به حامل آن می‌گوید به صدراعظم بگویید اگر به احترام و پاس دوستی و نمک‌خوارگی نبود جریان امر را به شاه و کسان دیگری که مقتضی می‌دانستم می‌گفتم و حیثیت و مقام او را متزلزل می‌ساختم، ولی چه کنم که وظیفه دوستی حکم می‌کند قضیه را مسکوت بگذارم و به اقتضای حق‌شناسی عمل کنم و فردای آن روز هم فتوای واگذاری ملک به هدایت‌الله وزیر دفتر را صادر می‌کند. صدراعظم شدیداً از این کرده نادم و پشیمان و در انتظار جبران عمل زشت خود بود. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری سیدصادق چشم از جهان فرومی‌بندد و مستوفی‌الممالک که شدیداً تحت تاثیر صداقت و پاکی او قرار گرفته بود، باغ واقع در حضرت عبدالعظیم را برای ایجاد آرامگاه خاندان طباطبایی اهدا می‌کند. به این ترتیب سیدصادق در این مکان و در بنایی که با کتیبه‌هایی از کاشی و منقوش به آیات قرآنی بود در زیر یک کلاه فرنگی مزین به تذهیبات آب طلا دفن می‌شود. سنگ قبر یک تکه و خط بسیار ممتاز روی آن دیدنی و شاید کم‌نظیر باشد. تمامی پسران سیدصادق راه و روش پدر و صداقت و وطن‌خواهی و پرهیزکاری او را برگزیده و دنبال کردند - مشهورترین آنها سیدمحمد طباطبایی زعیم و رهبر خوشنام مشروطیت ایران است. روحانی پاک‌اندیش و ترقی‌خواهی که کلامش مردم را به طغیان می‌آورد و پادشاهان و رجال هم‌عصرش را به خوف و تامل وامی‌داشت. در بخشی از یادداشت‌های[2] او می‌خوانیم: «در سنه ۱۳۱۲ هـ. ق به طهران آمدم. از جناب دولت ابداً تشریفاتی نبود ولی مردم زیاد احترام کردند - مکرر شاه مرا خواست، ممکن نشد حضور بروم، این مطلب بیشتر خیال او را مشوش کرد. از اول ورود، به خیال مشروطه نمودن ایران و تاسیس مجلس شورای ملی بودم.»

در نامه‌ای خطاب به مظفرالدین شاه می‌نویسد[3]: «فریاد دل وطن‌پرستان، چون حضوراً فرمودید، هر وقت عرضی دارید بلاواسطه به خود من اظهار دارید، به این جهت به این عرایض مصدع خاطر مبارک می‌شوم. این ایام طرق را بر دعاگویان سد کرده‌اند، عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به حضور مبارک مشرف شود. اعلیحضرتا، مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست، تعدی حکام و مامورین بر مال و عرض و ناموس و جان رعیت دراز، این عمارت و مبل‌ها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته و به ترکمان‌ها و ارامنه عشق‌آباد به قیمت گزاف فروختند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مامورین به ممالک خارجه مهاجرت کرده به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد. اعلیحضرت راضی نشوند در تواریخ نوشته شود: در عهد همایونی، ایران به باد رفت، اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند. تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمن مرکب از تمام اصناف مردم که در آن به داد عامه برسند، شاه و گدا مساوی باشند برطرف خواهد کرد.» همچنین در نامه‌ای دیگر که خطاب به عین‌الدوله صدراعظم وقت نوشته می‌خوانیم[4]: «کو آن همه راز و عهد و پیمان - مسلم است از خرابی مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه کرده است خوب مطلعید و می‌دانید که اصلاح تمام این امور منحصر است به تاسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علما - عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم، ولی اقدام نمی‌فرمایید - به اندک مسامحه ایران می‌رود. من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم زیرا که ایران وطن من است، اعتبارات من در این مملکت است و تمام شئونات و عزت من وابسته به این دولت و محل است. می‌بینم که این مملکت به دست اجانب می‌افتد، پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت... وقت تنگ و مطلب مهم است - من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم - عهد ما برای این کار یعنی تاسیس مجلس بود والا مابه‌الاشتراکی نداشتیم - مختصراً اگر اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم، اقدام نفرمایید یک تنه اقدام خواهیم کرد.»

از ماجرای آرامگاه طباطبایی آگاهانه گریزی به نقش سیدمحمد طباطبایی و گوشه‌هایی از نامه‌های او خطاب به شاه و صدراعظم زدم تا جوانان و احتمالاً دیگرانی که شاید شناخت کافی از نقش والا و یگانه این روحانی پاک‌اندیش و ترقی‌خواه در انقلاب مشروطیت کشورمان ندارند به لزوم گرامی‌داشت خاطره و مجاهدات وی اشراف بیشتری یابند. سیدمحمد طباطبایی بین طبقات مختلف مردم از نفوذ و محبوبیت و احترام خاصی برخوردار بود تا آنجا که در نخستین دوره مجلس شورای ملی ارامنه کشور او را به عنوان نماینده خود برگزیدند که این گزینش و پذیرش آن خود نشان از روشن‌بینی او دارد - در ژرف‌نگری و اندیشه متعالی او همین بس که در دوران تحجر و خرافه «مدرسه مبارکه اسلام» را به سبک مدارس نوین در تهران تاسیس کرد تا مردم به اعتماد نام و مقام والای او فرزندانشان را برای تعلیم و آموزش به آنجا گسیل دهند. تولیت آرامگاه ابتدا با سیدمحمد طباطبایی و پس از او به یکی از پسرانش «سیدمحمد صادق» که از همرهان همیشگی پدر بود واگذار شد. سیدمحمد صادق برای پدر که دل‌آزرده از کج‌روی و کج‌اندیشی[5] برخی ازیارانش در سال ۱۳۳۹ هـ. ق درگذشت، آرامگاهی در جوار آرامگاه سیدصادق در قسمت شرقی باغ بنا کرد که به تدریج سایر اعضای خانواده هم در آنجا به خاک سپرده شدند. هنگامی که در دوران رضاشاه دستور ثبت و صدور اسناد مالکیت برای املاک صادر شد، اداره اوقاف محل در صدر تصرف این باغ به عنوان موقوفات عمومی برآمد، به همین دلیل سیدمحمدصادق از مرحوم عمید وکیل دعاوی خواست پیگیر کار آرامگاه شود، او توانست ثابت کند که این باغ توسط میرزایوسف مستوفی‌الممالک و فرزندش به سیدمحمدصادق طباطبایی واگذار شده و موفق شد در سال ۱۳۱۴ شمسی آنجا را به نام او ثبت نماید و ۶۰۰ مترمربع از محوطه هم با سند جداگانه‌ای به مالکیت سیدمصطفی یکی از پسران سیدمحمدصادق درمی‌آید. چون توسعه و حفظ و مرمت باغ و آرامگاه نیاز به هزینه داشت، لذا سیدمصطفی با کسب موافقت پدر قسمت غربی باغ را قطعه‌بندی و تفکیک می‌کند و در آذر ۱۳۳۲ شمسی با فروش بخشی از زمین‌ها تا حدودی کسب نقدینگی می‌نماید. سیدمصطفی طباطبایی در شرحی که به نام «تاریخ مقبره خاندان طباطبایی» نگاشته و نسخه‌ای از آن را در سال ۱۳۴۹ شمسی به کاتب این یادداشت داد نوشته است: «به پدرم سیدمحمدصادق یادآور شدم که چون ممکن است ورثه ما روزی این باغ یا قسمت‌هایی از آن را تقسیم و به فروش رسانند لذا لازم است برای تمامی این ملک وقفنامه‌ای به نام «مقبره خاندان طباطبایی» تنظیم و به ثبت برسد.» وی می‌افزاید: «این کار در آبان ۱۳۳۷ انجام شد و وقفنامه تهیه و به ثبت رسید و تولیت آن به من و بعد از من به اولاد ذکور من واگذار شد.» و اضافه می‌کند که «در سال ۱۳۴۰ شمسی سیدمحمدصادق طباطبایی فوت شد و در ۱۳۴۴ فوراً این دو قسمت را هم جزء وقفنامه کردم تا مبادا در صورت فوت من ورثه من آن را به عنوان ملک شخصی تصرف نمایند.» متاسفانه پیش‌بینی پدر به حقیقت پیوست و تولیت بعدی پس از درگذشت سیدمصطفی به‌رغم خواسته قلبی و مکتوب و احتمالاً وجود وقفنامه ابتدا با اتخاذ روش‌هایی مقدمات تخریب و قطع عمدی اشجار یک‌صدساله و بیشتر و حجره‌های اطراف باغ را که گذشته از اعضای خانواده در یکی از آنها ادیب‌الممالک فراهانی هم دفن بود فراهم آورد و با وجود اقدامات راقم این سطور در شهرداری و سازمان میراث فرهنگی تنها توفیق یافتیم بخشی از باغ را که آرامگاه سیدصادق و پسران او از جمله سیدمحمد و سیداحمد طباطبایی در آن قرار دارد در عداد آثار و مفاخر ملی به ثبت برسانیم تا لااقل شاید این قسمت از باغ از تطاول و تخریب مصون و ان‌شاءالله باقی و استوار بماند. گفته می‌شود از این آرامگاه که در سالیان گذشته دارای درب بزرگ ورودی و زنجیر بود به عنوان «بست» استفاده می‌شد و افرادی که به آنجا پناه می‌آوردند در امان بودند افسوس که در روزگار استقرار جمهوری اسلامی که قاعدتاً باید حریم مرجعیت و یادگار و بازمانده خوشنام‌ترین رهبر روحانی مشروطیت ایران بیش از پیش معزز می‌ماند و در امان می‌بود، شاهد تخریب و از بین رفتن شکوه و جلال آرامگاه این عالم عالیقدر و تبدیل بخش اعظم آن به پاساژ طلافروش‌ها باشیم!

خداوند منان از تقصیر و گناهان همه ما درگذرد.

***مدیر نشر آبی**

پی‌نوشت‌ها:

۱ - مشروح این ماجرا در راهنمای کتاب شماره ۱۰ - ۸، آبان - دی ۱۳۴۹ توسط آقای عبدالحسین ساری‌اصلانی روایت شده است.

۲ - یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران، محمدحسن طباطبایی، نشر آبی - صص ۷۰ و ۷۸.

۳ - تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی، ص ۸۵.

۴ - تاریخ مشروطیت ایران - احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، صص ۸۱ و ۸۲.

۵ - در کتاب یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران، ۱۳۸۲، نشر آبی ص ۶۶ می‌خوانیم: «مختصر، آقا سیدعبدالله [بهبهانی] به عنوان دوستی و شیخ فضل‌الله [نوری] به عنوان دشمنی با مجلس و مشروطه سبب به هم خوردن مجلس و مشروطه شدند - خداوند از تقصیر ما به برکت محمد(ص) و آل‌محمد بگذرد.»

سید محمد طباطبایی و پسرانش

درب ورودی آرامگاه که تخریب شد

روستاییان گیلان در نهضت مشروطه

فریدون شایسته

سرزمین خرم و حاصلخیز گیلان از بدو تاسیس حکومت متمرکز صفوی، یکی از ارزنده‌ترین مناطق محل تامین درآمد دربار بود. ثروت افسانه‌ای شاه طهماسب بدون تردید از راه سیاست‌های ظالمانه مالیاتی و یا مصادره اموال بزرگان فراهم شد.

همین سیاست بود که در این دوره چهار شورش گسترده روستایی را در گیلان موجب شد و بعد از او در دوره شاه عباس با تدبیر حکومت مبنی بر تبدیل گیلان به املاک خاصه، فقر و تیره‌روزی گیلانیان به ویژه جوامع روستایی تشدید یافت. افتتاح باب تجارت با اروپا در این دوره و بسط دامنه فعالیت‌های تجاری که شامل محصولات و اقلام استراتژیکی چون ابریشم، برنج و توتون می‌شد اگرچه حکومت صفوی را مقتدر و مرفه ساخت ولی چاره‌ای جز شورش و نافرمانی را در پیش پای جوامع روستایی قرار نمی‌داد. حکومت‌های جایگزین صفوی چون افشار، زند و قاجار از پی هم آمدند و رفتند ولی هیچ‌گاه از زندگی اندوهبار مردم روستایی کاسته نشد زیرا حاصل دسترنج مردم را خوانین، حاکمان محلی، ارباب و مباشر ده از چنگ آنها خارج می‌ساختند. از مهمترین و وسیع‌ترین قیام جوامع روستایی گیلان به رهبری عادلشاه در سال ۱۰۳۸ ه. ق تا مشروطه، تقریباً ۳ قرن (۲۸۵ سال) می‌گذشت. آنچه جوامع روستایی گیلان دراین مدت تحمل می‌کردند ستم فراش‌ها و حاکمان مستبد که براساس سنت فروش حکومت ایالات به حکومت می‌رسیدند، عوامل کمپانی‌های خارجی که از دوره عقد قرارداد ترکمانچای بر صفحات شمالی ایران سلطه یافته بودند و شرایط نامساعد طبیعی چون قحطی و خشکسالی و از همه مهمتر بلایای خانمان‌براندازی چون طاعون، وبا و بیماری مالاریا بود. شرایط جوی، سیاسی- اجتماعی و بیماری‌های موسمی آه از نهاد روستاییانی که فقیر زاده می‌شدند و به فقر می‌زیستند و در لباس فقر در خاک می‌آرمیدند برآورده بود. استمرار مبارزات روستایی حداقل به مدت سه قرن که یکی پس از دیگری با سرکوب مواجه می‌شد اگرچه از ستم مقامات حاکم نمی‌کاست ولی آنانی را که در مبارزه و شورش بودند جسارت و گستاخی می‌بخشید و پدرکشته را به انتقام می‌کشاند.

مجموعه این عوامل موجب شد که در دوره مشروطه، گیلان مهمترین صحنه مبارزات گسترده روستایی شود: «پانصد تن از زارعان رشت با تجمع در مسجد خواهر امام رشت اعلام کردند که به مالکان مال‌الاجاره نخواهند داد، در انزلی بر علیه مالکان شورش روی داد. در تولم صومعه‌سرا مردم روستایی، پیشکاران و فراشان ارباب و حکومت را به باد کتک گرفتند و در فومن مردم مالک صاحب نام آن شهر یعنی حاجی سیدرضی مقیمی را وادار به فرار به تهران کردند. در کسما، صدیق‌الرعایا را کشتند. در کرگانرود تالش و در دیلمان مردم علیه ارفع‌السلطنه و مشیرالممالک علم طغیان برافراشتند، سردار امجد را از خمسه طوالش اخراج کردند و...» (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۷۰) امواج خروشان مبارزات روستایی در دوره مشروطه موجب تقابل انجمن عباسی رشت به رهبری سید جلال شهرآشوب و رحیم شیشه‌بر با حکومت مرکزی و مجلس اول شد و مجلس و حکومت مرکزی را در مقابل مردم جوامع روستایی قرار داد. ساختار انجمن رشت که تشکیل یافته از مالکان و زمینداران گیلانی بود و از مالکیت حمایت می‌کرد ابتدا در گام اول به اخراج شهرآشوب و شیشه‌بر از عضویت در انجمن رشت دست زد و سپس زمینه را برای ایجاد انجمن ملاکین که فرصت را برای درهم شکستن مقاومت دهقانان مهیا می‌دیدند فراهم ساخت. (آفاری، ۱۳۷۹، صص ۲۱۱-۲۱۰) مجلس اول کارنامه مثبتی از خود به یادگار نگذاشت و به جز احسن‌الدوله و میرزامحمود اصفهانی، اکثریت اهل مجلس اول به حمایت از مالکان پرداختند (آدمیت، همان، ص ۸۳) مجلس هیچ‌گاه در رفع بیداد اربابان اقدامی به عمل نیاورد. در مسائل اساسی اجتماعی چون تعدیل مالکیت زمین زیر کشت با افزایش سهم دهقانان از محصول زمین قدمی برنداشت و برای جلوگیری از اقتدار روستاییان، با حق تشکیل انجمن‌های روستایی، سرسختانه مخالفت کرد و فراتر از آن به انجمن‌های ایالتی و ولایتی دستور داد که مانع ایجاد چنین تشکیلاتی شوند (آفاری، همان ص ۲۲۳) محافظه‌کاری و حاکمیت دیدگاه حفظ حکومتگران کهن و خاندان‌های متنفذ موجب شد که مشروطه هیچ گونه دستاورد مثبتی در زمینه بهبود وضع جوامع روستایی و یا کاهش فشار و ستم عوامل حکومتی و زمینداران زورگو به عمل نیاورد. سرخوردگی و ناخرسندی جوامع روستایی از حکومت حاکمان و مجلسیان به ظاهر مشروطه‌خواه آنان را در تشکیلاتی موسوم به نهضت جنگل گرد آورد.

به همین سبب می‌توان ساختار اجتماعی و تشکیلاتی نهضت جنگل را مردم روستایی دانست. شاپور رواسانی در معرفی ماهیت اجتماعی این نهضت می‌نویسد: «طرفداران نهضت جنگل دهقانان و زحمتکشان شهری بوده و وجه مشخص و بارز آن شرکت دهقانان است.» (رواسانی، ۱۳۶۳، ص ۲۲۹) ابراهیم فخرائی مهمترین دستاورد پیروزی قوای جنگل را در نبرد گسکره مالکوان بر عمال روسیه تزاری، ایجاد روحیه امید در زندگی روستاییان دانسته است: «در این موقع به جنگلی‌ها از هر طرف تبریک می‌رسید و نام جنگل به احترام یاد می‌شد و اثر این پیروزی حتی در روابط بین مالک و زارع نیز رخنه کرده بود. دیگر مالک به خود اجازه ناسزاگویی را به زارع نمی‌داد زیرا بسیاری از دهقانان و کشاورزان اسلحه به دست گرفته و دوشادوش جنگلی‌ها در نبرد بودند.» (فخرایی، ۱۳۵۴، ص ۷۵) اگر مشروطه به پیروزی رسید و حاکمان و اهل مجلس خود را برآمده و هواخواه مشروطه می‌دانستند ولی در فکر تامین خواسته‌ها و اهداف روستاییان بر نیامدند. آنانی که چراغ عمر نهضت جنگل را خاموش کردند باز هم به فکر رفع سلطه مالکان و احقاق حقوق جوامع روستایی نبودند. همین امر موجب شد که پس از خاموشی نهضت جنگل، قیام‌های دهقانی به رهبری سیدجلال چمنی و غلامحسین‌خان بهمبری در گسکرات، حیدرخان و قره‌خان در دیلمان، قیام دهقانان اشکورات به رهبری قدرت نظامی و میرزا مهدی کسمائی در منطقه صومعه‌سرا، زهر تلخی را در نخستین سال‌های سلطنت رضاشاه به کام مالکان بچشاند. سرکوب مبارزات روستایی که به شکل وحشیانه صورت گرفت هیچ‌گاه شعله فروزان دادخواهی را به خاموشی نکشاند زیرا در دوران پهلوی دوم، علاوه بر قیام قنبرشاه در اطراف کوچصفهان و خشکبیجار علیه حکومت خوانین در سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۰۷، قیام‌هایی تحت عنوان قیام‌های روستاییان رودبنه لاهیجان، دهقانان لشته نشاء، دهقانان نخجیرکلا و دیوشل - لاهیجان، دهقانان چونچنان، دهقانان حسن‌کیاده لاهیجان، دهقانان روستاهای ساحلی، دهقانان رودسر، دهقانان روستای خشک اسطلخ و... صورت گرفت. (عباسی، ۱۳۶۸، ص ۹۱- ۷۵) بدین ترتیب می‌توان گفت که قیام‌های روستایی در گیلان از لحاظ قدمت و دامنه گستردگی دارای جایگاه ویژه‌ای است. گستردگی و پیوستگی روستاهای حاصلخیز که دارای قابلیت استحصال هستند به همراه افزایش بیداد و ستم مالکان، احراز روحیه شجاعت و آزادمنشی در مردم این مرز و بوم که در آثار حماسی و تاریخی ابراز شده است و ایجاد قطب فرهنگی در این منطقه به علت محل ارتباطی ایران به اروپا به مدت بیش از سه قرن می‌تواند به‌عنوان علل عمده پیدایش خیزش‌ها و نافرمانی‌ها در این ناحیه ذکر شود.

منابع و مآخذ:

۱- آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت، تهران، انتشارات پیام، چاپ دوم ۱۳۵۵.
۲- آفاری، ژانت، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضارضایی، تهران، نشر بیستون، چاپ اول ۱۳۷۹.
۳- رواسانی، شاپور، نهضت میرزاکوچک جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، تهران، چاپخش، چاپ اول ۱۳۶۳.
۴- عباسی، هوشنگ، جنبش‌های دهقانی گیلان در عصر پهلوی، رشت، نشر گیلکان، چاپ اول ۱۳۶۸.
۵- فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم ۱۳۵۴

نگاه

نسل من و مشروطه

علی خدابنده بایگی*

صد نکته

مشروطه واژه کم و بیش آشنا برای هر ایرانی است. هر کس به فراخور درک، اطلاعات و مطالعات خویش، جدای از مفهوم لغوی این واژه، برداشت و تصوری متفاوت از واقعه‌ای تاریخی که در برهه‌ای از زمان در این سرزمین واقع شده دارد. واقعه‌ای که در هیئت یک جنبش، نهضت، یا انقلاب بدون توجه به کامیابی یا ناکامیابی، بر آن بود که با اقداماتی سیاسی و اصولی در جهت بهبود زندگی مردم موثر باشد. این اقدامات در وهله اول مبارزه علیه استبداد حکومت مطلقه، تکیه بر ملی‌گرایی آگاهانه، ایجاد نهادهای مردمی، خودکفایی اقتصادی، کاهش نفوذ رجال منطقه‌ای و مقاومت در برابر تجاوز قدرت‌های بیگانه و در مرحله دیگر توسعه اقتصادی، مبارزه با تحجر مذهبی، استقلال قضایی و در نهایت تشکیل دولت متمرکز بود. با توجه به نقش مردم در سرنوشت خویش، نباید از یاد برد این اصل که هر فردی از افراد جامعه علاوه بر تکالیفی که در برابر حکومت دارد، از حقوقی نیز برخوردار است جزء دستاوردهای خوش‌یمنی است که پس از مشروطه در تاریخ معاصر ایران پررنگ‌تر به نظر می‌آید. حقوقی که شایسته است نسل سوم جامعه امروز ایران تلاش مضاعفی در تحقق و اصول آن نماید. نسلی که خاطره‌ای ملموس و عینی از جنبش مشروطه ندارد، حتی یادآوری روزهای انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نیز برای اکثر تشکیل دهندگان این نسل غیرممکن است، زیرا یا پای در وادی هستی نگذاشته بودند و یا اگر هم موجودیتی داشته‌اند، موجودیتی تاثیرگذار در آن برهه زمانی نبوده است و واقعه دوم خرداد ۱۳۷۶ تنها آوردگان قابل توجهی است که عده‌ای از این نسل در آن مشارکت و حضور داشته‌اند. به راستی جوانان سرزمینی که چهارراه تاریخ نام گرفته است، از حوادث و وقایع تاریخی در سالیان متمادی به ویژه در یکصد سال اخیر در جهت استیفای حقوق مردم از حاکمان تا چه مقدار آگاهی دارند و چه اقداماتی در جهت دستیابی به حقوق خویش به صورت فردی و گروهی انجام داده‌اند. به جرأت می‌توان گفت که کسر معدودی از نسلی که آینده‌سازان این سرزمین نامیده می‌شوند، در این وادی فقط و فقط دارای آگاهی و اطلاع هستند. اکثریت جوانان با سطوح اجتماعی و تحصیلات رسمی و غیررسمی متفاوت، به عنوان وارث مردمانی که بردباری، انفعال و وارهایی از صفات تاریخی آنان است، در انتظار قضا و قسمت چشم به نسل‌هایی به جز نسل سوم در هیئت قهرمان دوخته‌اند و خود را چون برگی بی‌اختیار در امواج دریای تحولات و اصلاحات اجتماعی رهانیده‌اند. انتخابات مختلف در چند سال اخیر، که موجب ایجاد فضایی بانشاط در بین اقشار مختلف جامعه خصوصاً جوانان شده نیز به علت دو آفت بزرگ سیاست‌زدگی و موقتی بودن باعث انزوای جوانان فعال و اندیشمند شده است و نتوانسته نقش قابل توجهی در حرکت‌های اجتماعی نسل جوان بر عهده گیرد. تشکل‌های دانشجویی و سازمان‌های اجتماعی غیردولتی به عنوان مجامعی در جهت راهبری و تحت نظم درآوردن فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی نیز به علت سیاست‌زدگی و نه سیاسی بودن، انحصارگرایی و افراط و تفریط فراوان و عدم اعتدال در رفتار و بی‌توجهی به نقش اساسی این تشکل‌ها در شکل دادن به شخصیت اجتماعی جوانان و آشنایی آنان با حقوق خویش و حرکت‌هایی در جهت مشارکت در سرنوشت خویش راه به جایی نبردند. آگاهی داشتن و تصمیم گرفتن بسیار مهم است ولی حیاتی‌تر از آن حرکت کردن در جهت اصلاح خویش است. صرف توجه به گذشته و تصور آینده کافی نیست. آینده را باید ساخت از طریق ساختن خود، خود نیز در دنیا تک نیست، خودها باید جمع شوند و با هم پیش روند. جوانان می‌توانند به عنوان پیشگامان مردم‌سالاری دینی حقیقی، در جهت آگاهی‌بخشی و ترغیب دیگر اقشار جامعه به دریافت حقوق خود در دهه آینده نقش منحصر به فردی داشته باشند.

***۲۵ ساله دانشجو، مشهد**

کتاب‌شناسی

ایران در دوره سلطنت قاجار

کتاب‌شناسی

محمود فاضلی: کتاب «ایران در دوره سلطنت قاجار» نوشته علی‌اصغر شمیم است که از سوی انتشارات «مدبر» انتشار یافته است. این کتاب بی‌شک یکی از معتبرترین و مستندترین تالیفاتی است که درباره تاریخ قاجاریه نوشته شده است و حسن آن علاوه بر مستند بودن، متن روان و ساده‌نویسی آن است و به همین جهت است که در سال‌های اخیر مورد استفاده وسیع دانشجویان رشته تاریخ و سایر رشته‌های علوم انسانی بوده است. کتاب شامل بیست فصل مستقل است. «قاجاریه در تکاپوی زمامداری، جنبش مسلحانه ایلات قاجار، تشکیل دولت قاجار، دوره اول سلطنت قاجاریه، روابط ایران با فرانسه، ان